

دوست

خردسالان

سال سوم،

شماره ۱۴۰، پنجشنبه

۹ تیر ۱۳۸۴

۱۵۰ تومان



- ۱۳ خسیس نباش جیقل ۱ 
- ۱۷ آتش 
- ۲۰ قصه‌ی حیوانات 
- ۲۲ گل شکر 
- ۲۴ کاردستی 
- ۲۵ فرم اشتراک 
- ۲۷ اون چیه که ...؟ 

- ۳ با من بیا 
- ۴ یک دانه ارزن 
- ۷ نقاشی 
- ۸ فرشته‌ها 
- ۱۰ غاز تخم طلا 
- ۱۱ جدول 
- ۱۲ بازی 

- مدیر مسئول: مهدی ازگانی
- سردبیران: افشین غلام، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین ضلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: کانون تبلیغاتی صدفابی ۸۷۲۱۶۹۲
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر خروج
- توزیع: برج نیایش
- امور مشترکین: محمد رضا انصاری
- نشرانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج، شماره ۹۴۲، نشر خروج
- تلفن: ۷۷۰۹۲۹۷ و ۷۷۰۹۲۹۳ - فکس: ۷۷۱۲۲۱۱



پدر و مادر عزیز، مهربانی گرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. پریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی شده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



با من بیا ...

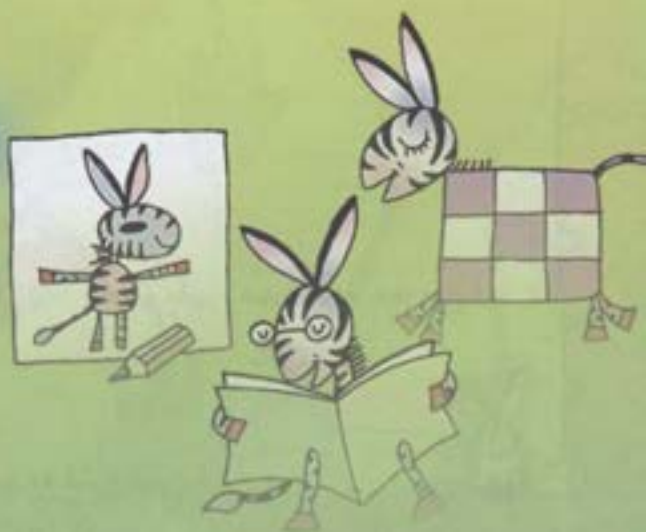


دوست من سلام !

من گورخر هستم و با پدر و مادر و عموها و خاله‌هایم زندگی می‌کنم.
دردشت‌های سبز و پر علف بازی می‌کنم و این طرف و آن طرف می‌روم.
مادرم می‌گوید که باید مراقب شیرها و ببرها باشم.

وقتی شیر یا ببری گرسنه باشد، به سراغ ما می‌آید تا ما را شکار کند، ولی
وقتی ما کنار هم باشیم، از هیچ کس نمی‌ترسیم !

مادرم اجازه داده تا امروز پیش تو بیایم و میهمان مجله‌ی دوست
خردسالان باشم. پس دست مرا بگیر و با من بیا...



یک دانه ارزن

مهری ماهوتی

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز قشنگ آفتابی بود.

گنجشک کوچولو، پر و پر و پر و پر می زد.

دنبال غذا، به هر طرف سر می زد.

توی باغچه، چشمش به یک دانه ارزن افتاد.

آوازشادی سر داد: «بیک و بیک و بیک، شکر فرا، این هم غذا. درشت و تازه است. هتما فوش مزه است.»

بعد فوری آن را به نوکش گرفت، ولی هنوز قورتش نداده بود که مورچه را دید.

مورچه خانم، نفس زنان و عرق ریزان از یک سنگ بالا می رفت.

گنجشک گفت:

«سلام مورچه جان! مورچه ی مهربان، بیا ببین پی پیدا کردم! یک دانه ارزن. نصف مال تو، نصف مال من.»

مورچه با خوش حالی خودش را به دانه رساند.

دوتایی می خواستند آن را بخورند که صدایی شنیدند.

خوب نگاه کردند.

یک جوجه را توی باغچه دیدند.

یک جوجه ی کاکل به سر، زرد و لاغر.

جوجه کوچولو دنبال غذا، می گشت لابه لای علف ها.

گنجشک او را صدا زد:

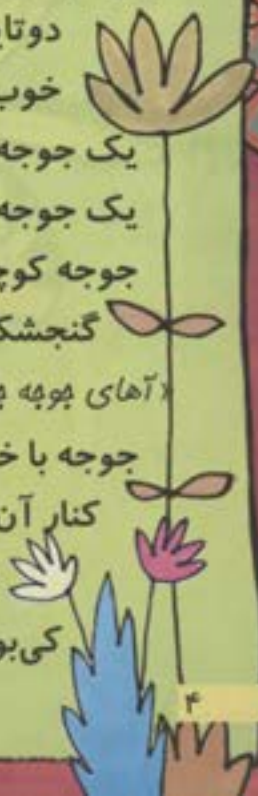
«آهای بومه جان، بومه مهربان، بیا ببین پی پیدا کردم! یک دانه ارزن. هم تو بفور، هم مورچه هم من!»

جوجه با خوش حالی دوید.

کنار آن ها رسید.

سه تایی می خواستند دانه را بخورند که صدایی آمد: «فش فش فش.»

کی بود؟ چی بود؟ سفره ی گلدار. همان که همیشه پر از دانه های برنج و خرده نان بود.





هر وقت کنار باغچه می آمد، غذا فراوان بود.
سفره ی گلدار، خودش را تکان داد.
هر چه توی دامنش بود، میان باغچه ریخت،
بعد به شاخه ی گیلان آویزان شد تا هوایی
بخورد.

گنجشک و مورچه و جوجه گفتند:
«شکر فرا، چه قدر غذا!»

گنجشک گفت: «بیایید برویم دوستانمان را خبر
کنیم. همه را به این جا بیاوریم.»
آن وقت هر سه خوش حال و خندان، رفتند
دنبال دوستان.

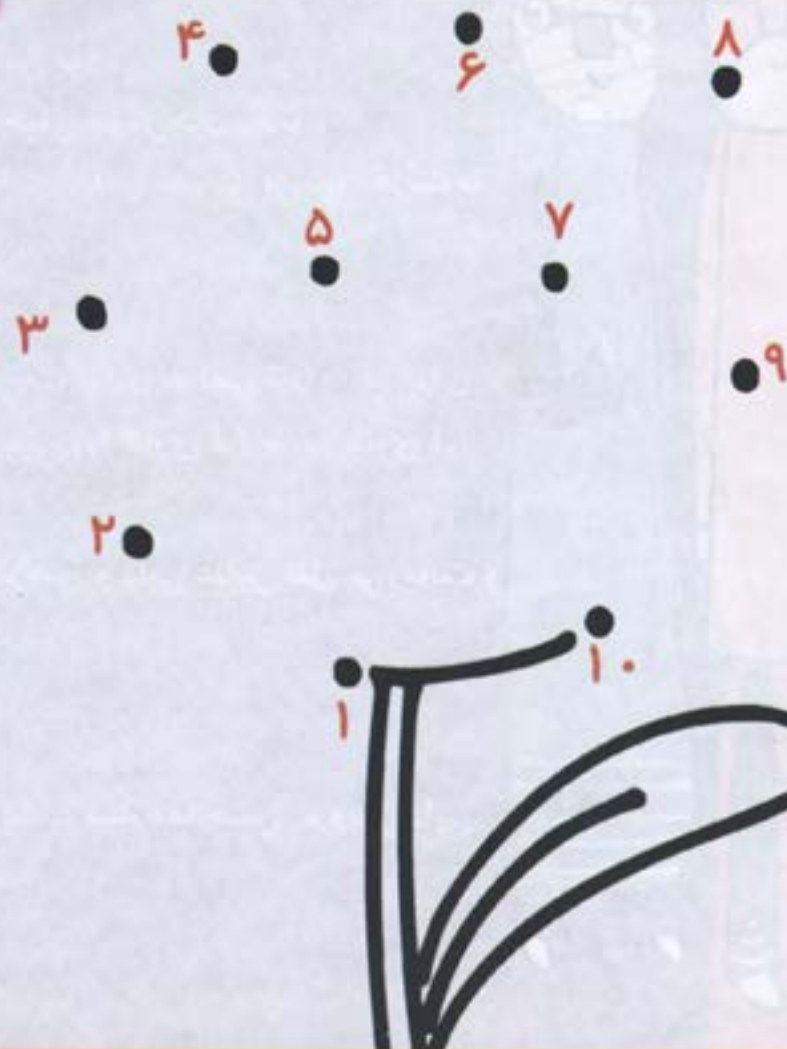


نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



دیشب عروسی دایی عباس بود.

پدربزرگ و مادربزرگم خیلی خوش حال بودند.

پدربزرگ گفت: «وقتی توی فانه‌ای عروسی می‌شود، فرشته‌ها

برای تماشای عروسی می‌آیند.»

من پرسیدم: «چرا؟»

پدربزرگ گفت: «فدا دوست ندارد که کسی تنها بماند. برای

همین هم، جشن عروسی یعنی روز شادی فدا. و روز شادی فدا،

یعنی شادی فرشته‌ها.»

دیشب مادرم روی سر عروس و دایی عباس نقل می‌ریخت و

برایشان اسپند دود می‌کرد.

من به آسمان نگاه کردم.

آسمان پر از ستاره بود.

فکر می‌کنم فرشته‌ها از پشت ستاره‌ها جشن عروسی دایی

عباس را تماشا می‌کردند.



غاز تخم طلا



ناصر کشاورز



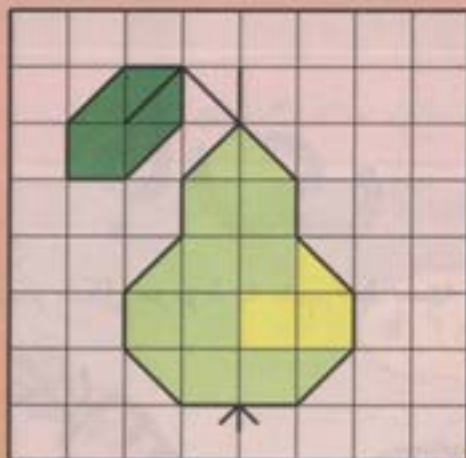
در خانه دارم من
یک غاز سحر آمیز
او توی هال الان
خوابیده زیر میز

دیشب کتابم را
آهسته کردم باز
از توی یک قصه
بیرون پرید این غاز

قایم شد او از صبح
در پشت این پرده
من عصر فهمیدم
تخم طلا کرده

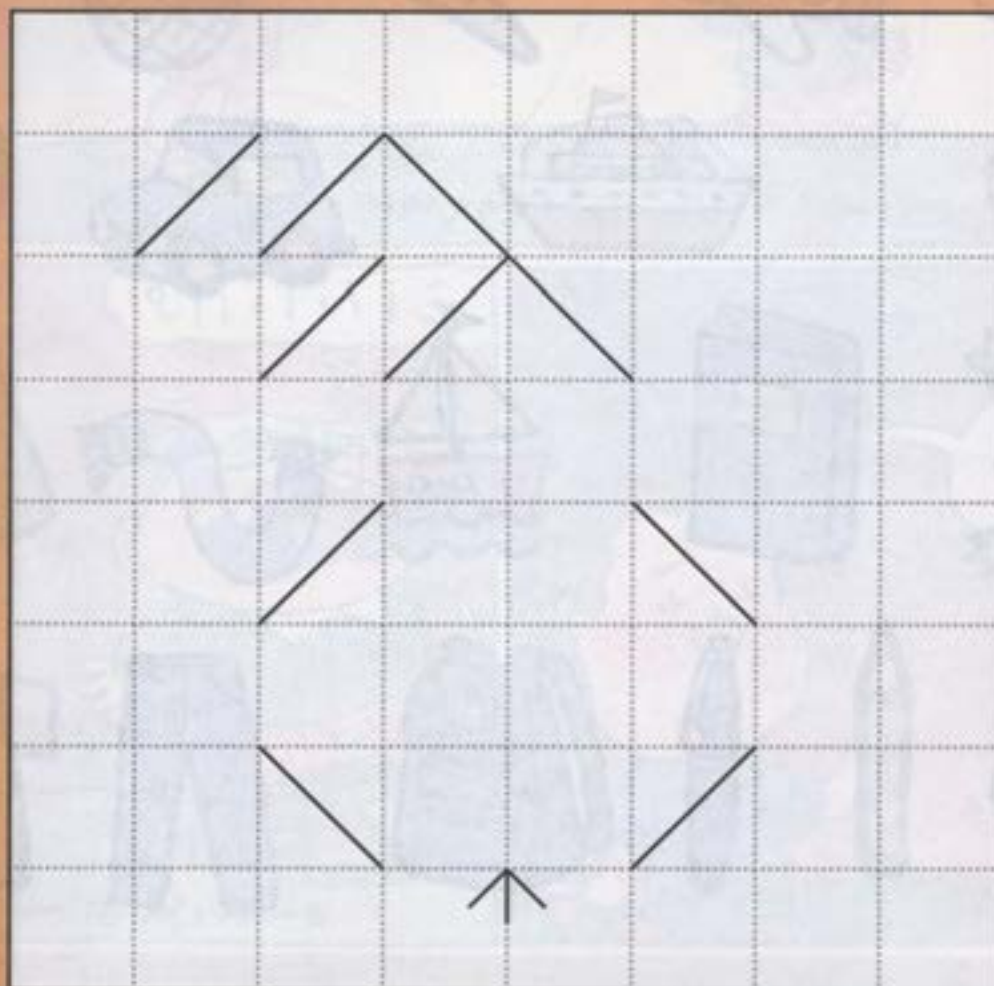
برداشتم آن را
بسیار زیبا بود
با دست پر رفتم
پهلوی بابا زود

خندید بابا، گفت:
«افساس تو عالی ست
اما بدان این توپ
تخم طلایی نیست»



جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



دور چهار شکل مربوط به هم، خط بسته بکش.





در یک روز گرم تا بستنی هیچ چیز به اندازه بستنی نفی چسبد!



نه؟ *



* منظور کوچولو این است که آیا از بستنی آن به من هم می دهی؟

آ آ آ آ آ آ آ!



* منظور کوچولو این است: آ آ آ آ آ!

نه!











با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



بال بنفش



قرمزی



سبزی



لیمویی



خواب آلود

آتش

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

سه تا اژدهای کوچولو و مهربان بودند که شاد و خندان در جنگل سبز قصه‌ها

با هم بازی می‌کردند.

یک روز وقتی که کنار هم نشسته بودند، پیش آن‌ها آمد و گفت:

«زود بیایید! جنگل آتش گرفته!» پرسید: «کجا آتش گرفته؟»

گفت: «پشت فانه‌ی نگاه کنید! چه دودی به آسمان می‌رود.»

فریاد زدند: «وای! باید را فبر کنیم. ممکن است فانه‌اش آتش بگیرد و در خواب باشد.»

و با عجله به طرف خانه‌ی رفتند.

مثل همیشه در خواب بود و با صدای بلند خر و پف می‌کرد.

فریاد زد: «بیدار شو!»

گفت: «بُنگل آتش گرفته، باید فرار کنی.»

خوش و خندان چشم‌هایش را باز کرد و گفت: «چی شده؟ کجا آتش گرفته؟»

گفت: «درخت‌های پشت فانه‌ی تو، بیا ببین چه دودی به آسمان می‌رود.»

از خانه بیرون آمدند.

اما پشت خانه‌ی نه دودی بود و نه آتشی.

خندید و گفت: «من فواب بودم، اما شما فواب دیرید!»

با تعجب گفت: «ولی ما همه دود را دیریم.»

گفت: «دود فیلی زیاد بود.»

همین موقع بوی چوب سوخته همه جا پیچید و دود سیاهی به آسمان بلند شد.

و و و و به هم نگاه کردند و بعد هر کدام یک سطل آب برداشتند و

به طرف جایی رفتند که دود از آن جا بلند می شد.

پشت علف ها ایستادند.

بعد گفت: «یک، دو، سه...» و همه سطل های آب را روی آتش خالی کردند.

همین موقع صدایی به گوش رسید.

فریاد زد: «پرا مرا فیس کردید؟»

گفت: «تو دیگر کی هستی؟»

گفت: «من هستم. شما آتش دهان مرا خاموش کردید!»

گفت: «ما فکر کردیم جنگل آتش گرفته!»

گفت: «نه بانم! من می خواستم با آتش دهانم غذا درست کنم.»

و و و و از کاری که کرده بودند خنده شان گرفت.

هم از خنده ی آن ها خنده اش گرفت و همه ی جنگل پر اشد از صدای خنده ی پنج اژدهای بازیگوش!



(۲) ... و سه جوجه‌ی او در لانه تنها بودند.



(۱) جغد مادر برای پیدا کردن غذا رفته بود...



(۴) او خیلی ترسیده بود. برای همین هم شروع کرد به فریاد زدن.



(۳) ناگهان بادی وزید و یکی از جوجه‌ها از لانه پایین افتاد.

قصه‌ی حیوانات



۵) مادر، صدای او را شنید و به سرعت خودش را به جوجه رساند.



۶) با پنجه‌های قوی و محکمش جوجه را برداشت و او را در لانه گذاشت.



۷) جغد مادر، خیلی مهربان بود. جوجه را بغل کرد و به او غذا داد و دوباره شادی به لانه‌ی آن‌ها برگشت.



گل شکر

یک مورچه‌ی کوچولو روی فرش راه می‌رفت و
لای گل‌های قالی، دنبال غذا می‌گشت.
یک دانه شکر روی یکی از گل‌ها گذاشتم.
مورچه آن را برداشت و به لانه‌اش برگشت.
حالا هر روز مورچه‌ی کوچولوی من روی گل‌های قالی به دنبال
گل شکر می‌گردد و من هر روز با یک دانه‌ی شکر،
در کنار گل قالی منتظر او هستم.





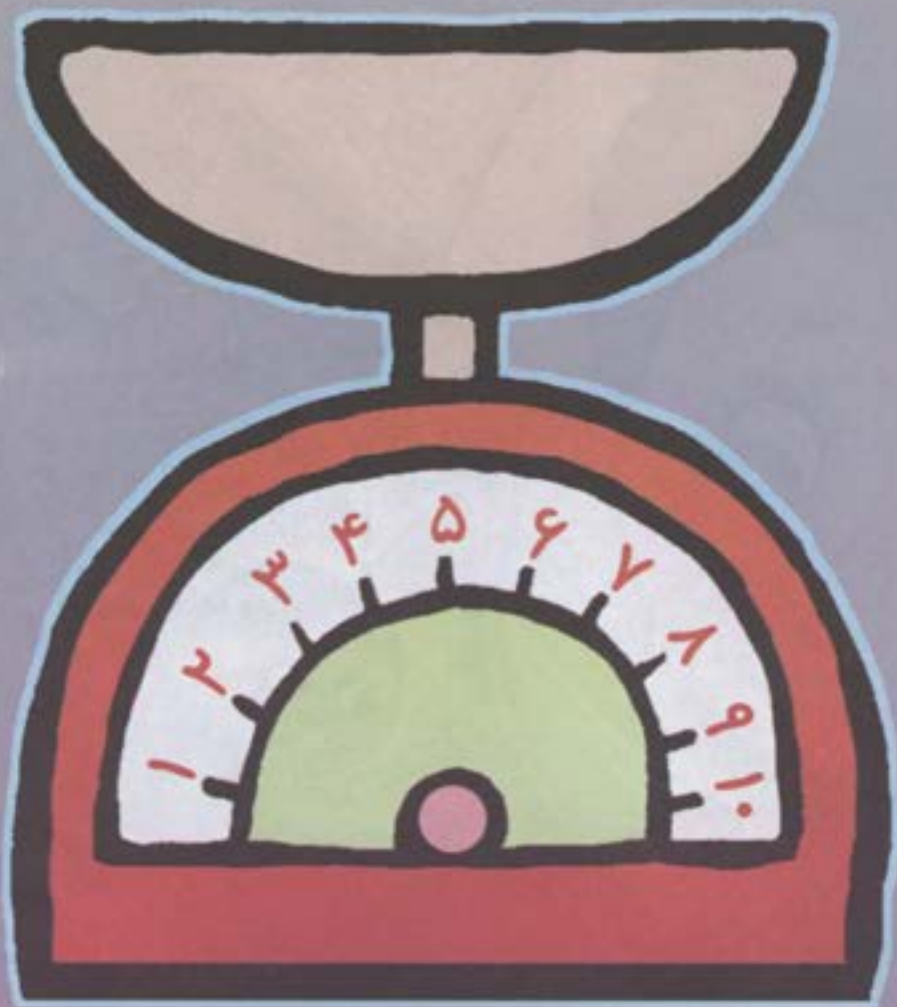


برای درست کردن این کار دستی
یک عدد دکمه‌ی فشاری لازم است.

کار دستی



- شکل‌ها را از روی خط آبی قیچی کن.
- آن‌ها را از روی دایره‌ی سبز با یک دکمه‌ی فشاری به هم وصل کن.
- اگر قسمت زرد را به سمت راست و چپ بکشی، عقربه‌ی ترازو حرکت می‌کند.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،

چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

تحصیلات : ۱۳ / /

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:

جای تمپر

نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



اون چیه که ... ؟

مصطفی رحمان دوست

اون چیه که راه می ره
پر که می شه این جا و آن جا می ره
خالی باشه، کار نداره
مسافر و بار نداره
یک گوشه با دهان باز می خوابه
نه خر و پف می کنه
نه جاش تو رختخوابه !



